# ۳۹. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۰/۲۴)

موضوع: دی ۱۴۰۳ ،۲۴ دوشنبه - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- نقدی بر مبنای نوعیت شهور در بقاع؛ روش حذفی در نفی بقاع و اثبات تکوینی ظاهره سماوی
  - الف) نقد علامه تهرانی بر تفکیک بین خروج از تحت‌الشعاع و کسوف در ظاهره سماوی بودن
  - ب) تبیین تفاوت اهلال هلال با کسوف و اثبات ظاهره سماوی بودن اهلال هلال
  - ج) موضوعیت کسوف و امارت اهلال هلال در ادله؛ شهر شخصی و کسوف آفاقی
- غیر موافق بودن لوازم قول به نوعیت شهر با ارتکاز
  - غیر موافق بودن لوازم قول به نوعیت شهر با ارتکاز
  - الف) اهلال هلال قبل از مغرب و ابهام در شروع ماه
  - ب) وجود دو شهر مبارک ناقص و تام در یک سال
  - ج) بیشمار شدن افراد شهر مبارک در فرض مبنای نوعیت
  - د) عدم امکان تعیین میقاتیت در مبنای نوعیت

# پیش‌گفتار(چکیده)

**موضوع اصلی:**
اشکالات نوعیت‌ِشهور

**موضوعات فرعی:**
روش حذفی در نفی اعتبار بقاع و اثبات تکوینی‌ِهلال، تفکیک بین کسوف و اهلال هلال، تفاوت حادثه سماوی با امر زمینی، موضوعیت‌ِکسوف و خسوف، امارت‌ِهلال در دخول ماه، شهر شخصی و کسوف آفاقی، غروب و پایان وقت نماز عصر، وجود دو ماه مبارک یکی ناقص و یکی کامل در یکسال، بی شمارش شدن‌ِافراد ماه مبارک بر فرض نوعیت، عدم امکان تعیین میقاتیت بر فرض نوعیت

# نقدی بر مبنای نوعیت شهود در بقاع؛ روش حذفی در نفی بقاع و اثبات تکوینی ظاهره سماوی

# الف) نقد علامه تهرانی بر تفکیک بین خروج از تحت‌الشعاع و کسوف در ظاهره سماوی بودن

(00:10)

صفحه چهل و دو از کتاب رساله حول رویة الهلال بودیم. فرمودند:

> **إن قلت: فرق بين الكسوف و خروج القمر عن تحت الشعاع، لأنّ الكسوف ليس أمراً سماوياً؛ و لا ربط له بالقمر؛ بل هو عبارةٌ عن احتجاب الشمّس لأهل الأرض بحيلولة القمر، الحاصل بدخول الأرض في الظلّ المخروطي من القمر، كما ورد هذا العنوان في الرواية، بأنّه كُسِفت عَيْنُ الشمّس.[1]**

**«إن قلت: فرق بين الكسوف و خروج القمر عن تحت الشعاع، لأنّ الكسوف ليس أمراً سماوياً»؛** خود کسوف، امر آسمانی نیست. خورشید دارد نور می‌دهد؛ نورش در آسمان کار خودش را انجام می‌دهد.

**«و لا ربط له بالقمر»؛** قمر آمده، آن حادثه سماوی ربطی به آن ندارد. **«بل هو عبارةٌ عن احتجاب الشمّس لأهل الأرض بحيلولة القمر»؛** بنابراین حادثه سماوی نیست. به خلاف خروج قمر از تحت‌الشعاع که ظاهرة سماوی است. این "ان قلت" بود. می‌خواهد یک فرقی را ابداع بکند. ایشان جواب می‌دهند که این فرقی که شما می‌گویید تمام نیست؛ فرقی با هم ندارند.

> **قلت: خروج القمر عن تحت الشعاع أيضاً كذلك؛ لأنّه عبارة عن خروجه من مقارنة الشمّس بمسافةٍ معينةٍ بالنسبة إلى أهل الأرض؛ فلولا أهل الأرض و محاذاتهم، لا تتحقّق المقارنة و الخروج أبداً و مع غضّ النظر عن الأرض، لا يختلف حال القمر في المحاق و تحت الشعاع عن سائر أحواله؛ و هو يدور في السماء حول الأرض دائماً بلا تغيّر كيفيةٍ و لا تبدّل حالٍ؛ و لكن إذا لاحظنا محاذاة الأرض بالنسبة إليه، فتختلف**

> **الأحوال؛ ففی حال المقارنة یصیر المحاق؛ و بعدها یری بشکل الهلال؛ و فی التسدیس و التربیع و التثلیث بأشکال مختلفة؛ و فی المقابلة بشکل البدر؛ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف منظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروج عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضا؛ و إذا لوحظ محاذاة الأرض و اختلاف منظر أهلها، فکما أنّ الکسوف له ربطٌ بالأرض، کذلک الخروج عن تحت الشعاع بلا فرق.[2]**

**«قلت؛ خروج القمر عن تحت الشعاع أیضاً کذلک»؛** یعنی حادثة سماوی نیست؛ ظاهرة سماوی نیست. در آسمان، زمین بهعنوان مرکزی برای ماه است، ماه هم دارد دور میزند. تند تند دارد دور میزند. اگر زمین نبود که خوج از تحتالشعاع ندارتیم. اگر اهل زمین نبودند که تحتالشعاع ندارتیم. اگر بقاع قاطنین و ساکنین در نقاط مختلف زمین نبودند، که خوج از تحتالشعاع ندارتیم.

**«لأنّه عبارة عن خروجه من مقارنة الشّمس بمسافةٍ معینةٍ بالنسبة إلی أهل الأرض»؛** پس باید زمینی باشد؛ اهل ارضی باید باشند تا هلال معنا پیدا بکند. خوج قمر از تحتالشعاع معنا پیدا بکند.

**«فلولا أهل الأرض و محاذاتهم، لا تتحقّق المقارنة و الخروج أبداً»؛** اگر زمین نبود، ما مقارنه و خوج ندارتیم. نه مقارنه بود و نه خوج. یعنی ماه داشت دورش را میزد.

**«و مع غضّ النظر عن الأرض، لا یختلف حال القمر فی المحاق و تحت الشعاع عن سائر أحواله»؛** اینها مطالب خوبی است. شما ماه را که در نظر میگیری، در یک دور دارد میگردد، درست است که مرکزش زمین است اما اگر زمین را ملاحظه نکنید، روی آن به طرف خوریدی است و دائما نصف قمر روشن است و نصفش تاریک است. هلال یعنی چه؟! بدر یعنی چه؟! همیشه نصفش بدر است و همیشه نصفش تاریک و منخسف است و نور ندارد. خب وقتی این جور شد، **«و هو یدور فی السماء حول الأرض دائماً بلا تغیّر کیفیةٍ و لا تبدّل حالٍ؛ و لکن إذا لاحظنا محاذاة الأرض بالنسبة إلیه»؛** حال میگوییم روبهروه شد، محاذیِ زمین و خوریدی شد؛ پس زمین و اهل ارض را در نظر گرفتیم. بعد میگوییم از این محاذات در شد و کمی فاصله گرفت، حال خوج از تحتالشعاع شد.

**«فتختلف الأحوال؛ ففی حال المقارنة یصیر المحاق؛ و بعدها یری بشکل الهلال؛ و فی التسدیس و التربیع و التثلیث بأشکال مختلفة؛ و فی المقابلة بشکل البدر؛ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ»؛** ظاهرش این است که در این موضع، نظر شریف ایشان این است که اهلّ یعنی هلال ها و اشکال یک ماه، نه اینکه اهلّ یعنی شهور دوازده گانه. اینجا ایشان در این مقام به این صورت معنا میکنند.

**«و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف منظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروج عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضا؛ و إذا لوحظ محاذاة الأرض و اختلاف منظر أهلها، فکما أنّ الکسوف له ربطٌ بالأرض، کذلک الخروج عن تحت الشعاع بلا فرق».** بعد میگویند این حرف را نمیتوانیم در قمر بزنیم.

> **و لا يذهب عليك أنّ ما ذكرناه من النقض إنّما هو بالنسبة إلى الكسوف فقط؛ و أمّا الخسوف و هو دخول القمر في الظلّ المخروطي من الأرض، فالنقض غير واضح، حيث إنّ ظلمة القمر و كدورته حادثةٌ سماوية كما ورد في الرواية بأنّه خَسَفَ الْقَمَرُ؛ فبحيلولة الأرض ينخسف القمر في السماء على كلّ حال و إن كانت الأرض دخيلةً في تحقّقه؛ فلقائلٍ أن يقول في بادي نظره: إنّ ظلمة القمر واقعةٌ سماويةٌ و إن كان بالتأمّل التامّ يظهر أنّ الخسوف أيضاً كذلك[3]**

**«و لا يذهب عليك أنّ ما ذكرناه من النقض إنّما هو بالنسبة إلى الكسوف فقط»؛** چرا؟ همانطوری که عرض کردم، [در کسوف،] خورشید، در آسمان که تغییری نمی‌کند. حادثهٔ سماوی نیست؛ ماه بین زمین و خورشید می‌آید. نور خورشید که می‌آمد، سایه ماه روی زمین می‌افتد. افتادن سایه ماه روی زمین که ظاهره سماوی نیست. ظاهره ارضی است؛ چون روی زمین سایه می‌افتد.

**«و أمّا الخسوف و هو دخول القمر في الظلّ المخروطي من الأرض»؛** در خسوف اینگونه نیست. خسوف در هنگام بدر است. چون زمین بین ماه و خورشید قرار می‌گیرد، سایه زمین روی ماه می‌افتد، لذا واقعاً در آسمان و در جرم سماوی قمر یک حادثه‌ای رخ می‌دهد. آن بخشی از ماه که نورانی بود، واقعاً در آسمان تاریک می‌شود. پس حادثهٔ سماوی است؛ ظاهره سماوی است. در آسمان یک کاری می‌شود. ربطی به نیم کره شمالی و جنوبی و بقاع زمین ندارد. اصلاً به آفاق ما ربطی ندارد. خود ماه تاریک شده است، هر کجا باشد. لذا می‌فرمایند فرق دارد.

**«فالنقض غير واضح، حيث إنّ ظلمة القمر و كدورته حادثةٌ سماوية»؛** اینکه دیگر ربطی به زمین ندارد. **«كما ورد في الرواية بأنّه خَسَفَ الْقَمَرُ»؛** قمر منخسف می‌شود.

**«فبحيلولة الأرض ينخسف القمر في السماء على كلّ حال و إن كانت الأرض دخيلةً في تحقّقه»؛** درست است که سایه زمین روی ماه می‌افتد، اما این سایه زمین دارد برای ما امر سماوی درست می‌کند. به خلاف اینکه سایه ماه روی زمین بیافتد. اینجا برای ما امر سماوی درست نمی‌کند. امر ارضی درست کرده است.

**«فلقائلٍ أن يقول في بادي نظره: إنّ ظلمة القمر واقعةٌ سماويةٌ و إن كان بالتأمّل التامّ يظهر أنّ الخسوف أيضاً كذلك»؛** یعنی درست است که آن واقعه سماوی است. اما باز در اینکه این واقعه سماوی برای زمین و محاذات زمین و ظهورش برای زمین جلوه‌گر بشود ای نشود، آفاق زمین دخالت دارد. زیر زمین همین را نمی‌بینند. وقتی سایه زمین روی ماه افتاده، آن طرف زمین که رو به خورشید هستند و روزشان است، این تاریکی ماه را می‌بینند؟ ابدا. ماه در افق آنها نیست تا آن را ببینند. بنابراین آن هم یک حادثه سماوی است که علی ای حال به زمین برمی‌گردد. یرجع صِدقه الی آفاق الارضیه.

**شاگرد:** چرا سماوی بودنش مهم بود؟

**استاد**: چون همه تأکید استاد ایشان؛ مرحوم آقای خوئی در این بود. می‌گویند ما می‌گوییم: «انّ خروج القمر عن تحت‌الشعاع ظاهرة سماوية لا ربط لها ببقاع الارض»، لذا باید به آن فاصله برسید. بعد که اشکال شد -در همین مراسلات هم می‌فرمایند ولی برخی می‌گویند قبلش خودشان فرموده بودند- آمدن آن حرف اول را قید زدند. فرمودند «ظاهرة سماوية» است ولی در بقاعی که در شب مشترک هستند شهر داخل می‌شود. علی ای حال این جوابی است که ایشان فرمودند.

[1] رسالة حول رویة الهلال، ص۴۲

[2] همان

[3] همان ۴۳

# ب) تبیین تفاوت اهلال هلال با کسوف و اثبات ظاهره سماوی بودن اهلال هلال

(9:26)

ببینید اصل اینکه فرمودند (اینها) فرقی ندارند، یک ارتکاز مّایی در ذهن من هست که این دو فرق دارند. دیروز عرض کردم، البته آقایان مناقشه فرمودید. مناقشاتی بود که مورد احترام دقت علمی است. اما بدون اینکه طولش بدهیم، مقصودم در فرق بین این دو را میگویم.

علی ای حال ایشان میگویند چه فرقی دارند؟! خروج قمر هم به زمین و اهل الارض نیازمند است. اگر زمین را کنار بگذارید هیچ فرقی ندارد. اگر بیایید هر دو مثل هم هستند.

ببینید اینکه اساساً کسوف و خسوف چیست، وقتی خورشید به زمین میتابد، پشت زمین یک سایه مخروطی تشکیل میشود. تشکیل سایه پشت کره زمین، یک حادثه سماوی و نجومی نیست، یک امر نجومی و سماوی است. دائماً هست، هیچ لحظهای را نمیتوانید پیدا کنید که این سایههای که پشت زمین تشکیل شده را از او بگیرید. ماه هم همینطور است. وقتی خورشید به ماه میتابد، نصفش روشن است، پشتش یک سایه مخروطی دارد. این سایه مخروطی، حادثهٔ سماوی نیست. بلکه یک چیزی است که دائماً هست. بله، حادثهٔ سماویهٔ این است که این سایه بیاید و بیاید، یک دفعه روی زمین بیافتد. اگر مدار ماه مایل نبود، در هر ماهی که میآمد یک کسوف و یک خسوف داشتیم. در محاق، کسوف صورت میگرفت و در بدر، خسوف صورت میگرفت. حالا هم که این جور نیست، خلاصه میشود یک وقتی این سایه مخروطی ماه روی زمین میافتد و کسوف میشود. یا سایه مخروطی زمین روی ماه میافتد و خسوف میشود. پس افتادن سایه روی زمین، یا افتادن سایه روی ماه را میتوانیم بگوییم حادثهٔای ظاهرهٔاست. حالا سماوی است یا ارضی است را بعدا عرض میکنم. اما قابلیت اهلال هلال، به این صورت که هلال با فاصله گرفتن قابلیت رؤیت پیدا بکند، تفاوت میکند با این سایههای که میگردد تا روی یک چیزی بیافتد.

ببینید نکته در این است که قمر با شمس فرق میکند. کل کره شمس دارد نور میدهد. اما خود جسم قمر مُظلم است. یعنی خودش جسمش خاک است و تاریک است. نور شمس وقتی به آن میتابد، آن را منعکس میکند. پس نصف قمر تاریک است، نصفش روشن است. این نصف روشن، مثل آیینه عمل میکند. یعنی نوری که از خورشید میگیرد را بازتاب میکند و میتابد. اینجا است که الآن سایه و تابش سایه کار ما نیست، یک کرهای که میتواند نور را بازتاب کند، وقتی در محاق است، یعنی رویش به طرف خورشید است و پشتش کاملاً به طرف ما است، قابلیت رویت ندارد. یعنی نوری که منعکس میکند، هیچ نوری از آن ما را نمیگیرد؛ چشم ما را نمیگیرد؛ انعکاسش

هیچکدام به چشم ما نمیآید. همه نورش آن طرف است. خب وقتی شروع به دور شدن از شمس میکند؛ زاویه جدایی؛ بعد از مقارنه مُدام دارد از شمس فاصله میگیرد، تا یک جایی میرسد که آن محدودهای که نور را بازتاب میداد، بخشی از آن را چشم ما میبیند. به این هلال میگوییم. پس ببینید این فاصله گرفتن در آسمان است، درست است که ما اهل الارض هستیم که این بخش را میبینیم، ولی آن فاصله گرفتن سمای است و به ما ربطی ندارد. آن بخشی که نور قمر بازتاب میکند، آن هم سمای است و ربطی به ما ندارد. بله، همانطوری که سایه قمر روی ما میافتاد، بخشی از گوشه بازتاب قمر به چشم ما میآید و آن را میبینیم. به این حادثه ارضی میگویید؛ میگویید بقاع در آن دخیل هستند. لذا یک جا اهلال هلال شده و یک جا نشده و آن را نمیبینند.

حال بین این دو فرق هست یا نیست؟ ببینید فرق سر این است که وقتی میخواهد محدوده نوری که منعکس میکند فاصله بگیرد، تا جایی که بخشی از آن به چشم ما بیاید -تعبیری میکنیم قابلیت هلال للروییه- این ربطی به بقاع زمین ندارد. البته ربط دارد؛ نمیگوییم ربط ندارد؛ اما آن چه که مقصود من است متفاوت است. از روش حذفی استفاده کنیم؛ اگر ما بقاع را برداریم. روش حذفی این است: آن چه که محل نزاع ما قرار میگیرد بقاع است. خب مرکز زمین میرویم به‌عنوان یک نقطه. کل زمین را برداشتیم، آفاق را هم برداشتیم و کنار گذاشتیم. کرهای با این عظمت کنار رفت. مرکز زمین یک نقطه است. این یک نقطه را چشم بکنید. یک چشمی در این نقطه مرکز هست و هیچ بقاعی هم نیست.

حال برگردیم؛ خب این یک نقطه، نقطهای است که قمر به دور آن میگردد. این هم یک نقطه است. دیگر بقاع نیست تا شب و روز بگوییم. نقطه ی هندسی ای که فرض گرفتیم شب و روز ندارد. بله، طرف شمس هست. آن طرفش نیست. این درست است. اما خلاصه یک چشم است. چه زمانی برای او خسوف و کسوف میشود؟ آن وقتی که سایه قمر روی آن میافتد. میگوییم الآن شمس منکسف شده است. وقتی هم قمر فاصله گرفت، به یک جایی میرسد که آن محدوده نوری که از قمر بازتاب میکرد، به این نقطه میرسد. یعنی چشمی که فرض گرفتیم در این نقطه هست، اولین شعاع های قمر را میبیند. میگوییدی فرقی که ندارد. در یک لحظه سایه روی آن افتاد، شروعش هم معلوم است. در یک لحظه هم این شعاع افتاد. تفاوت در این است که وقتی میخواهد سایه روی این نقطه بیافتد، یک چیزی است که غیر از شمس است. قمر ثالثی که سایه دارد، جلوی تابش نور خورشید را گرفته است. این تاریک و منخسف میشود. دیگر شمس را نمیبینیم. اما وقتی هلال فاصله میگیرد چه تفاوتی دارد؟ هلال بازتاب نور خودش است. لذا میگوییم هلال قابلیت رؤیت پیدا کرد. نه اینکه این نقطه قابلیت پیدا کرد آن را ببیند. چرا؟ نقطه که قابلیت پیدا نکرد؛ چون مرکز بود. چه چیزی قابلیت پیدا کرد؟ قمری که زاویه جدایی همینطور آمد تا بخشی از محدوده نوری که بازتاب میکرد، روی این نقطه زمین افتاد. پس هلال قابلیت دیده شدن پیدا کرد. لذا ظاهره سمایه است. یعنی هلالی که در آسمان نور خودش را بازتاب میکند، در آسمان، در زاویهای دور میشود که آن زاویه دخالت دارد که هلال برای این نقطه قابلیت رویت پیدا کند. درست است که اگر این نقطه نبود آن قابلیت هم نبود. اما قابلیت آن در سماء است. چون آن زاویه دخالت دارد. اما سایه قمر میخواهد روی زمین بیافتد و شمس را منکسف کند، در اینکه امر سمای دخالت ندارد. قمر یک سایهای دارد که مرتب دارد پشتش دور میگردد، یک لحظهای هم میآید و روی این نقطه میافتد.

بنابراین در قابلیت رؤیت برای هلال در یک لحظه سمای که از آن جا شروع میشود و بعد هم تمام میشود، با اینکه سایه قمر که دائماً هست بیاید در یک لحظه روی نقطه مرکز زمین بیافتد، تفاوت هست. اینجا است که من عرض کردم خروج از قمر که استادشان فرمودند: ظاهره سمایه ، لارباط له باالارض، یعنی لارباط له بآفاق الارض. ولذا دیروز عرض کردم ایشان که فرمودند: «فلولا اهل الارض» یعنی «فلولا اهل کره الارض». و الا آن زاویه جدایی چه ربطی به بقاع دارد؟! شما بقاع را بردارید و یک نقطه بگذارید. باز میبینید الکلام الکلام. بله، این شکل سهمی ما نسبت به مرکز زمین باید با دقت های بیشتری ملاحظه بشود. الآن شکل سهمی روی بقاع تشکیل میشود؛ این قبول است اما باز بحث ما کاملاً سر جایش است. اگر الآن صبر کنید، با

فاصله کوتاهی چشمی که درست مرکز زمین قرار گرفته، کل زمین را هم محو کردیم، فاصله جدایی برای او که صورت گرفت، آن زاویه سبب یکی حادثه سماویة شده است. یعنی چه؟ یعنی یکی زاویه آمده و نوری که میتابید الآن به چشم ما آمده است. پس از آن نوری میآید. نوری که ما نمیتوانستیم دریافتش کنیم. به خلاف سایهای که دائماً موجود بود، روی ما بیافتد.

**شاگرد**: هلال هم همواره موجود است، اگر آن زاویه را با قمر حفظ کنیم همیشه هست. مثل سایه پشت قمر است که همواره موجود است.

**استاد**: من این فرمایش شما را قبول میکنم. چون میخواهم وارد مناقشه نشویم. من در این مشکلی ندارم. آن چه که در ارتکاز من بود، این است که تابش نور از چیزی که خودش نوری ندارد و میخواهد بخشی از نور را بازتاب بکند، آن دائماً دارد میتابد اما برای اهل ارض، آن زاویه خاص هلال بودن مهم است. سایه، سایه است. تغییری نمیکند. اما چون آن نور را باز میتاباند، خصوص تقوّس قوس هلال برای او شاید تفاوت بکند. قبول است سلّمنا، چون اصل حرف می ماند و وقت می رود.

**شاگرد۲**: کسوف، افتادن سایه ماه روی زمین است؟ ای عدم قابلیت رؤیت نور خورشید بهخاطر یک مانع؟ مثلاً فرض کنید هوا طوری است که روی کره زمین سایه نمی افتد ولی خب قابلیت ندارد. این هم حادثه سماویة است به مقدار عدم تابش در این نقطه.

**استاد**: ببینید وقتی ما میگوییم هلال قابلیت پیدا کرد، علی ای حال الآن او است که خودنمائی میکند. اما وقتی خورشید منکسف میشود این جور نیست که او نور نمیدهد. بلکه یک ثالثی دخالت کرده و ما نورش را نمیبینیم.

**شاگرد۲**: ثالثی که زمین نیست.

**استاد**: بله، ماه است. اما آن ثالث دخالت کرده. ولی در هلال ثالثی دخالت نکرده است. خودش نور میداد، دارد دور میزند، فاصله میگیرد و بخشی از نور آن تا حالا به ما نمیرسید، حالا میرسد. پس بدون اینکه ثالث دخالت کند خود هلال، اهلال شده است. با زاویه جدایی اهلّاهلال. اما در انکساف، حَجَبَ القمر نورَه. آن چیزی که ارتکاز من در تفاوت بود، این بود.

**شاگرد۲**: درست است که ثالث مانع است ولی آن را ارضی میکند؟

**استاد**: ارضی میشود، چرا؟ بهخاطر اینکه الآن سومی جلوی چشم ما را میگیرد. آن چیزی که در آسمان بود که کاری نکرد. نمیتوان گفت او کاری کرده است. درحالیکه در کسوف ثالث مانع شده است. اما در هلال درست است که خودش دائماً نور میداد اما چون در اثر سیرش، خودش زاویه جدایی را حادث میکند، این سیر او و این زاویه جدایی او سبب میشود که من بخشی از نورش را ببینم. لذا میگوییم اهلّ، بدون دخالت ثالث. این حادثة سماویة است.

**شاگرد**: در هلال میتوانیم سه تعریف داشته باشیم که دو تا از آنها حادثه سماوی میشود. اولی این است که بگوییم فاصله میگیرد. دوم قابلیت نور است که بخشی از ماه روشن میشود. این هم حادثه سماوی است. اما اگر گفتیم بهخاطر پستی بلندی های ماه اهلال هلال شد و اتصال آن نقاط نورانی به هم [محقق شد] این دیگر به اهل ارض مربوط میشود. چون آن نقاطی که قرار است به هم اتصال پیدا بکند، نیازمند به یک ناظر زمینی است. لذا دیگر حادثه سماوی نمیشود.

**استاد**: ناظر زمینی که در آن بقاع تفاوت میکند؟ ای اگر همه بقاع را برداشتی و یک نقطه شد و آن هم همه چشم شد، اتصال نقاط در آن صورت میگیرد.

**شاگرد۲:** من فرق را متوجه میشوم ولی آیا فراق هست؟ آیا تفاوت حکمی هم ایجاد میکند؟

**استاد**: نسبت به فارق نبودنش اگر توضیحی دارید بفرمایید.

**شاگرد**:...

**استاد**: ببینید مهم این است بدون اینکه امر ثالثی در کار بیاید، امری ، ظاهرة و حدوثی در مسیر خودش انجام میدهد بدون دخالت شیء ثالث. و آن هم این است که دارد فاصله میگیرد. و دارد این بازتاب نوری که منعکس میکرد را نشان میدهد. چون قوس است و دارد میگردد. نقطه مرکزی دایره او، ولو فرض بگیریم زمین هم نیست، وقتی که او دارد میگردد، اصالً زمین را شما بردارید، وقتی ماه دور میگردد، وقتی به این طرف ِقوس میآید، معلوم است که این مرکز دست راستش میآید. وقتی به طرف خورشید میرود، مرکزش پشتش میافتد. لذا با این دور خودش این نوری که بازتاب میکند، تفاوت میکند.

علی ای حال من قبول دارم؛ خود من هم به اندازه‌ای که ممکنم بود خواستم ببینم این مناقشه روی فضاها و مبانی مختلف پایان میابد یا نه، اندازه‌ای که من فکر کردم مناقشه میشود. یعنی اگر تا دو ساعت دیگر مباحثه کنیم مناقشه میشود. من حرفی ندارم ولی فی الجمله تفاوت ارتکازی در ذهن من بود که آن را عرض کردم.

# ج) موضوعیت کسوف و امارّیت اهلال هلال در ادله؛ شهر شخصی و کسوف آفاقی

(27:25)

اصل حرف این است: ایشان فرمودند: خسوف و کسوف با طلوع قمر یکی شد. اساس بحث فقهی ای که الآن می‌خواهیم بگوییم این است: از منظر بحث فقهی خیلی تفاوت است بین خسوف و کسوفی که شما مطرح کردید، با خروج قمر از تحت‌الشعاع. چرا؟ فرض می‌گیریم همه فرمایشات شما درست باشد و یک ظاهره سماویهٔ باشند، اهل ارض هم در آن دخیل هستند و بقاع هم هستند اما نکته این است که حکم شرعی، خود عمل مکلف، وجوب و امثال اینها متفرع بر نفس این حادثه است. «اذا انکسف/ انخسف صلّ»؛ یعنی خود کسوف و خسوف، موضوع فعل مکلف است. اما در مانحن فیه خودِ اهلال هلال و رؤیت هلال که موضوع فعل مکلف نیست. وقتی اهلال هلال شد، دخل الشهر. شهر داخل می‌شود. ماه قمری آغاز می‌شود. پس اصالً رؤیت هلال و اهلال و اینها، موضوع درست می‌کند، نه اینکه خودش حکم را بیاورد. کسوف، یک موضوع درست نمی‌کند بلکه خودش موضوع است. خودش موضوع است که حکم روی آن می‌آید. اما اهلال هلال می‌گوید «دخل الشهر» و ماه آغاز شد. این از نظر فقهی خیلی مهم است. ما نباید از این غضّ‌نظر بکنیم. الآن می‌گویند «دخل الشهر». اینجا است که تفاوت عظیم سر بر می‌آورد. خیلی تفاوت می‌کند. اگر آن تفاوت قبلی چیزی نباشد، اینجا می‌بینیم خیلی متفاوت شده‌اند.

شما می‌گویید بقاع در خسوف و کسوف دخالت دارد، خب هر جا ندیدند نخوانند. وقتی شمس گرفت مولی می‌گوید نماز بخوانید، خب وقتی برای شما در این شهر نگرفت نخوانید. در اینکه مشکلی ندارید. زلزله برای شما نیست خب نخوانید. کسوف برای تو نیست نخوان. در این اصالً مشکلی ندارید. اما مولی گفته وقتی رؤیت هلال شد، ماه آغاز شد؛ «دخل الشهر». بعد می‌گوید «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»[1]، حال شروع به روزه گرفتن کن. پس موضوع وجوب صوم، اهلال هلال نیست. بلکه دخول شهر است. و اهلال هلال اماره آن است. طریق به دخول شهر است. ما قبلاً از ادله آن بحث کرده‌ایم. من به این خاطر برنمی گردم چون مفصّل صحبت کرده‌ایم. ادله اثباتیه دلالت داشت که اهلال هلال در وقت دخول شهر است. ما همه مبانی آن را بحث کردیم. فعلاً می‌خواهیم روی واضح‌ترین مرتکزات جلو برویم.

---

[1] البقره ۱۸۵

غیر موافق بودن لوازم قول به نوعیت شهر با ارتکاز

# غیر موافق بودن لوازم قول به نوعیت شهر با ارتکاز

(30:57)

ببینید ایشان فرمودهاند: چه مانعی دارد که موضوع دخول شهر باشد؟! دخول شهر هم برای بقاع زمین متفاوت است؛ هر کدام مختلف است. اینکه مشکلی ایجاد نکرد. شما میگویید: «اذا اهل الهلال»، ما میگوییم: «اذا رئی الهلال دخل الشهر». خب «اذا رئی الهلال فی هذه البقعه دخل الشهر»، «اذا لم یر الهلال فی بقعة» حتی در بقعه شرقی آن، «لم یدخل الشهر». اینجا که تفاوتی در حکم نیامد. ببینید اینجا است که وقتی قضیه دخول شهر شد، مسائل بسیار مهم و مرتکزاتی به ذهن هجوم میکند. اینجا است که باید جواب داده بشود. من چندتا از آنها را بهصورت شمارهگذاری یادداشت کردهام. مروری عرض می کنم؛

# الف) اهلال هلال قبل از مغرب و ابهام در شروع ماه

(32:07)

من عروه را الآن محضر شما می‌خوانم؛ همه شما با این مسأله مانوس هستید. من می‌خواهم شاهد بیاورم تا ببینید وقتی به این صورت صحبت کنیم چه چیزهایی متفرع می‌شود.

> **فصل في أوقات اليومية ونوافلها وقت الظهرين ما بين الزوال والمغرب ويختص الظهر بأوله بمقدار أدائها بحسب حاله، ويختص العصر بآخره كذلك. وما بين المغرب ونصف الليل وقت للمغرب والعشاء، ويختص المغرب بأوله...[1]**

**«وقت الظهرين»؛** وقت ظهرین، نه فقط عصر. وقت اختصاصی عصر در جای خودش باشد. اگر سهوا عصر را خواندی فتوا مشخص است. « وقت الظهرين؛ **ما بين الزوال والمغرب»؛** مشهور زدن شیعه مغرب، ذهاب حمره مشرقیه است. حدود یک ربع-بیست دقیقه بعد از استتار قرص خورشید است.

آقای خوئی حاشیه زدهاند **«الأحوط إن لم يكن أقوى عدم جواز تأخير الظهرين عن سقوط القرص»**؛ شما می‌خواهی نماز ظهرت را بخوانی؛ آفتاب غروب کرده، چون [ذهاب] نشده، می‌خواهی ظهر بخوانی؟! مردم همه سریع می‌خوانند. ظهر و عصر را در سه-چهار دقیقه می‌خوانند. خب آفتاب غروب کرده اما تا [ذهاب] حمره چقدر ماندهٔ؟ یک ربع. در یک ربع ظهر و عصرش را سریع می‌خواند. آقای خوئی می‌گویند: آفتاب غروب کرده، تو می‌خواهی نماز ظهر بخوانی؟! می‌گویند بله، آفتاب غروب کرده ولی هنوز که مغرب نشده است.

خب حالا صفحه دویست و پنجاه و دو را نگاه کنید. سید می‌فرمایند: مغربی که من گفتم پایان وقت نماز ظهر وعصر است، چه زمانی است؟ «ويعرف المغرب بذهاب الحمرة المشرقية عن سمت الرأس». در اینجا مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حاشیه دارند. فرمودهاند: «والأحوط إتيان الظهر والعصر قبل سقوط القرص، وإن كان الأقوى ما في المتن»؛ یعنی احتیاط ندبی است. فتوای حاج شیخ این است که وقتی آفتاب غروب کرد، شما می‌توانید نماز ظهر و عصر را بخوانید. حال سؤال من این است: شما که می‌فرمایید بقاع دخالت دارد، و مانعی ندارد که اول ماه در این بقعه داخل نشود، سؤال این است: الآن شروع ماه را که می‌گویید با اهلال هلال صورت می‌گیرد، چه زمانی قرار می‌دهید؟ الآن در قم غروب آفتاب شد و هلال را دیدیم. مخصوصاً اگر هلال درشت باشد. اگر استهلال کرده باشید نوعاً در همین فاصله‌ای که هنوز [ذهاب] حمره نشده، هلال دیده می‌شود. چون خیلی وقت‌ها مکث هلال چهل دقیقه است. چهل دقیقه-سی دقیقه است. حدود بیست دقیقه اش بین غروب تا [ذهاب] حمره است. کسانی که مأنوس هستند می‌بینند. سؤال این است که وقت دخول شهر مبارک چه زمانی است؟ آن وقتی است که [ذهاب] حمره بشود یا آن وقتی است که هلال را ببینید؟!

**شاگرد:** در مبنای شما؟ .

**استاد**: ما به مبنا کاری نداریم. روی ارتکازیات مشترک بین همه بحث می‌کنیم. چرا این را سؤال می‌کنم؟ سؤالات برای تشحیذ ارتکازیات است. وقتی شما هلال را دیدی، روی این فتوای مشهور هنوز ده دقیقه به نماز مغرب مانده است، شهر مبارک به چه چیزی داخل می‌شود؟ الآن می‌توانی بگویی شب اول ماه است؟ هنوز که شب نشده، شما نمی‌توانی نماز مغرب بخوانی. ده دقیقه مانده است. ولی هلال را دیدی. این هلال می‌گویی «دخل الشهر ام ال»؟

**شاگرد**: داخل شده.

**استاد:** اگر داخل شده، الآن شب اول ماه هست یا نیست؟

**شاگرد:** شب نشده ولی هلال داخل شده.

**استاد**: ما ده دقیقه داریم. در این ده دقیقه، ماه مبارک آغاز شده یا نه؟

**شاگرد۲**: به همان برچسب زنی ها مربوط می‌شود.

**استاد**: نه، حرفهای ما را نگویی. روی فضای مشترک و فرمایش آقای تهرانی حرف بزنی.

**شاگرد**: چند سال در مباحثه شما این ارتکاز از بین رفته!

**استاد**: نه، همه کسانی که مدافع نوعیت هستند ارتکاز دارند. الآن مدافعینِ محکمِ نوعیت هستند. در أسئلةٌ گفتند: «لامحیص عن النوعیه»؛ بی خود ذنبال این نگردی، نوعی است. آقازاده شان در کتاب اتحاد الآفاق، مبعّداتِ اشتارک را می‌گویند و بعد می‌گویند: برای این نوعیتی که ما گفتیم یک مبعّد ذکر کرده‌اند. بعد می‌گویند: اینکه مبعّد نشد، همین مبعّد به قول استاد ما - مرحوم آقای خوئی- در اشتارک شب هم وارد است. یعنی مبعّد را از باب اشتارک ورودش بر دو قول جواب می‌دهند. مبعّد، مبعّد است! مخالف ارتکازات است. می‌خواهد به مبنای استادتان هم وارد باشد؛ در هر دو مبعّد است. قرار نشد چون این مبعّد بر حرف استادتان هم وارد است و مشترک است، مبعّد، مبعّد نباشد. مبعّد، مبعّد است. الآن هم من می‌خواهم از این مبعّدها برای مدافعین نوعیت استفاده ارتکازی بکنم. شما الآن با عینک نوعیت داری صحبت می‌کنی. جواب عرض من را روی این مبنا بفرمایی.

الآن ده دقیقه مانده تا نماز مغرب بشود؛ شب لم یدخل؛ اما ماه مبارک دخل ام ال؟

**شاگرد:** لم یدخل.

**استاد:** این هلال، هلال چه ماهی است؟

**شاگرد:** هلال رمضان است.

**استاد**: ماه رمضان که نیامده! این یک سؤال است.

**شاگرد۲**: از این مطلب به چه بحث قبلی می‌خواستی پل بزنی؟ فرمودی در کسوف خودش موضوع است و این موضوع ساز است.

**استاد**: گفتم وقتی رؤیت هلال می‌شود، شارع می گوید: دخل الشهر. اما شما می‌گویی به بقاع مربوط است. خب بیایی مربوطش کنی. شما می‌گویی اگر اهل الارض باشند و بقاع باشند،

نسبت به هر کدام از آن‌ها اهلّاله‌لال معنا پیدا می‌کند، خب پیاده کنید. خب حالا در این ده دقیقه شهر داخل شده ای نه؟ می‌گویی نشده. چرا؟ چون در شب اول ماه شهر داخل می‌شود، هنوز که شهر داخل نشده است. همه متشرعه هم هلال را دیده‌اند. خب دعای رؤیت هلال بخوانیم ای نه؟ اگر رویت هلال ماه مبارک است، نخوانید. چون هنوز ماه مبارک نشده است. خب این هلال شهر مبارک است! نه، مجازا می‌گویی. به اعتبار ما سؤول است.

**شاگرد:** وقتی پیک شاه می‌آید، می‌گویی‌م پیک شاه است. خب پس شاه کجا است؟ این چه سؤالی است؟! پیک شاه است. هلال ماه به این معنا نیست که ماه هم داخل شده.

**استاد**: یعنی اهلّاله‌لال و لم یدخل الشهر؟! من حرفی ندارم. الآن شما در بحث ما اینطور می‌گویی مانعی ندارد. اما خودشان برگردند و ارتکازاتشان را احیاء کنند و ببینند آیا حاضر هستند اینها را بگویند؟! اهلّاله‌لال و لم یدخل الشهر؟!

---

[1] العروة الوثقى - جماعة المدرسين نویسنده : الطباطبائي اليزدي، السيد محمد كاظم جلد : ۲ صفحه : ۲۴۸

# ب) وجود دو شهر مبارک ناقص و تام در یک سال

(40:52)

دوّمی آن چیست؟ شما بنا بر نوعیت می‌گویید: در یک سال دو ماه داریم. مشکلی ندارد؛ برای افغانستان هنوز ماه رمضان نشده ولی برای قم شده است. فردا برای آنها است. خب کره، دو ماه مبارک دارد. نوعیت این است. سؤال ما این است: کما اینکه برای ما و عراق مفصّل به این صورت می‌شود. آیا برای ما که زودتر دیدیم و یک روز جلوتر هستیم، ممکن است که ماه مبارک ما سی روزه بشود ولی برای افغانستان که یک روز دیرتر دیدهاند بیست و نه روز بشود؟! مکرّر شده است و ما داریم می بینیم. ایران چون زودتر دیده سی روزه می‌شود. خب برگردیم؛ در یک سال می‌گویید دو ماه مبارک داریم، آیا ماه مبارک در سال ولو نوعی، می‌تواند هم بیست و نه روزه باشد و هم سی روزه باشد؟! به ارتکازتان مراجعه کنید. ماه مبارک هم تام است و هم ناقص است. متشرعه در طول تاریخ ارتکازشان این را می‌پذیرد؟! امسال ماه مبارک به چه صورت است؟ تام است یا ناقص است؟ هم تام است و هم ناقص است! اگر لازمه این حرف، این نیست، بگویید ملازمه‌ای نیست. اگر لازم این حرف هست، ما حرفی نداریم. شما بگویید امسال ماه مبارک تام یا ناقص است؟ هم تام است و هم ناقص است.

# ج) بی‌شمار شدن افراد شهر مبارک در فرض مبنای نوعیت

(42:34)

سوم؛ شما می‌گویید: نوعیت هست؛ [آیا] نوع بدون فرد فایده‌ای دارد؟! اگر شما می‌گویید دو ماه مبارک داریم، خالصه دو فرد می‌شود. یک فرد ماه مبارک برای افق قم می‌شود و یک فردش هم برای کابل می‌شود که ندیده بودند و فردا شب را اول ماه گرفته بودند. دو تا فرد می‌شود. چرا می‌گویید این نوعیت ماه مبارک در سال برای کابل و قم، دو فرد است و مشکلی ندارد؟! چون دو طلوع دارند و دو غروب دارند. در غروب آن‌ها هلال، هلال نشده بود. برای قم هلال شده بود. خب اگر این جور است، پس خط غروب که لحظه به لحظه دارد روی زمین می‌گردد، هر لحظه‌ای که خط غروب می‌رود شأنیت ِاین را دارد که یک فردی از شهر مبارک باشد. یعنی پس دیگر نگویید در یک سال دو فرد از ماه مبارک هست. وقتی نوعی شد، بگویید میلیون‌ها شهر مبارک داریم. چون هر لحظه‌ای برای خودش یک افقی تشکیل می‌دهد و برای خودش طلوع وغروبی دارد؛ اگر ملائکه هم از زل می‌شوند، شهری جدا است. به این نکته دقت کنید که «کل افق فرد ٌمن النوع». شما در این مبنا به نوعیت قائل شدید، وقتی می‌خواهید فرد نوع را ارائه بدهید، ضابطه بدهید. می‌گویید اینجا دو فرد شد، خب چرا دو تا؟! کما اینکه دیدید گفته بودند: سه تا می شود! فرموده بودند: ثم اذا؟! بشود سه تا.

عرض من این است که وقتی سه تا می‌شود، حالا دقیقتر بشویم. ثبوت مطلب این است که ماه در سال نوعی است. حالا که نوعی است، فرد می‌خواهد. در کره‌ای که دارد لحظه به لحظه طلوع و غروبش لغزنده جلو می‌رود، چند فرد از این نوع داریم؟! به تعداد طلوع و غروب. عرف که نمی‌تواند بگوید شهر ما بزرگ است، حالا عرف اینها را یکی حساب می‌کنیم. ثبوت را که نمی‌تواند به هم بزند.

چند تا شد؟ اوّلی برای نماز مغرب بود. دوّمی برای این بود که یک ماه در سال هم تام باشد و هم ناقص. سوّمی اینکه نوعیت مستلزم این است که به تعداد هر لحظه‌ای نوع ماه مبارک فرد داشته باشد. در ذهن من خیلی بیشتر از اینها است.

# د) عدم امکان تعیین میقاتیت در مبنای نوعیت

(45:45)

**چهارمی**؛ شاهد از خود این کتاب است. بینی و بین الله این رساله‌ای که مرحوم آقای تهرانی نوشته اند به استادشان، گوای سنگ اول و آخر است. یعنی همه حرفها را در آن زده‌اند. به‌خاطر این‌که تمام توان علمی خودشان را ثبوتا و اثباتا به کار گرفته‌اند تا این مطلب را سربرسانند. لذا در آخر کار سراغ رؤیت صفتی رفته اند. سراغ حکومت رفته اند. همه اینها را به کار گرفته اند. خود این کتاب شاهد روشنی برای همین بحث در نوعیت است.

در صفحه سی و پنج کتاب می‌فرمایند: آیا خروج قمر از تحت‌الشعاع ضابطه دارد یا ندارد؟! فرمودند: متخصصین چه زحماتی کشیدند. همینطور گفتند تا اینجا رسیدند: «فإذن تعیین الضابطة الکلّیة الحقیقیة لرؤیة الهلال عند المنجّمین من الامور المستحیلة». خب پس رؤیتی که می‌خواهد میزان باشد و نوعیت درست کند، حساب و دقتش از امور مستحیله است.

این را به مطلبی که در صفحه چهل و سه، و به‌خصوص چهل و شش می‌گویند اضافه کنید. ایشان ابتدا موسوعه اولی را نوشته بودند، خوشبختانه در بحث ما بود. بحث ما خسوف و کسوف بود. وقتی خسوف و کسوف را مطرح کردند، به محض این‌که بحثشان تمام شد، در صفحه چهل و سه می‌فرمایند: «نعم یبقی هنا سؤال معرفة مناط اتّحاد الافق و اختلافه». شما شرط می‌کنید که دو بلد باید متحد الافق باشد، خب مناط چیست؟ بعد شروع می‌کنند در دو-سه صفحه، اول یک مناطی می‌گوید. می‌گویند «اَلهمنا الله». بعد مقداری که جلو رفتند می‌گویند انصاف این است که این دیگر شرعی نشد. شریعت سهله سمحه است، اینها را نمی‌توانیم بگوییم. بعد می‌گویند: «بناء علی هذا»؛ حال که نمی‌توانیم این مدارک ها را به کار ببریم، مبنای اَلهمنا الله اثباتا جور در نیامد، می‌فرمایند: «إنّ أقلّ درجة البُعد...»، تا صفحه چهل و شش که می‌فرمایند:

> **فإذن یستفاد ممّا ذکرنا ضابطةٌ کلّیة و هی: الآفاق المشترکة عبارةٌ عن جمیع البلاد الغربیة القریبة العرض بالنسبة إلی مطلع القمر، و جمیع البلاد الشرقیة التی کانت مشترکةً فی إمکان الرؤیة مع بلدِ الرؤیة ولو بلحظةٍ؛ واقعةً فی الطول الجغرافیائی بمسافة اثنتین و ثلاثین دقیقةً زمانا**[1]

بعد از این‌که مطلب تمام شد، به اینجا رسیدند که غیر از این‌که خودش محاسبه دقیق می‌خواهد، و مردم ثمانیه درجه را از کجا بدانند و همه اینها، با مبانی ای که تا آخر رفتند، وقتی خود ایشان تأمل کردند و دقت کردند و سه بار رفت‌وبرگشت شد، حال وقتی چاپ می شده یک تعلیقه زده‌اند. این حدس قریب به یقین من است. گفته اند این ضابطه کلیه شد. فرموده‌اند:

> **و لا يذهب عليك أنّ هذه الضابطة لكلّيّة اشتراك الآفاق انما هي على تقدير كفاية مجرد وجود الهلال فوق الآفاق في دخول الشهور القمرية فتكون الرؤية في محل دليلاً على وجود الهلال فوق الافق في هذا العرض العريض؛ و اما على تقدير لزوم امكان تحقق الرؤية الفعلية في كل بلد بلد بعد رؤية فعلية في بلد ما كما سيجيء بيانه بما لا مزيد عليه فغير سديد فعليه لا تنتج الرؤية في بلد الا دخول الشهر في ذلك البلد فقط و لا يسري الحكم إلى أيّ بلد آخر الا اذا اتّحدا عرفاً (منه عفي عنه).[2]**

**«و لا يذهب عليك أنّ هذه الضابطة لكلّيّة اشتراك الآفاق انما هي على تقدير كفاية مجرد وجود الهلال فوق الآفاق في دخول الشهور»؛** همین که هلال باشد، برای دخول شهر کافی است. بعد می گویند ما بعداً می گوییم،

**«و اما على تقدير لزوم امكان تحقق الرؤية الفعلية في كل بلد بلد بعد رؤية فعلية في بلد ما كما سيجيء بيانه»؛** در این مسیر پیشرفت بحث، **«بما لا مزيد عليه»؛** یعنی واقعاً لامزید علیه؛ یعنی روی این مبنا همه چیز را گفته اند. نگاه کنید بحث به کجا می‌رسد: **«فعلية لا تنتج الرؤية في بلد الا دخول الشهر في ذلك البلد فقط و لا يسري الحكم إلى أيّ بلد آخر»؛** لازمه را دیدید. فقط برای همان بلد است. یعنی در قم شهر داخل شده اما در آمل و شهرهای شمالی چون شک دارید شهر داخل نشده است. بعد می‌گویند: **«الا اذا اتّحدا عرفاً»؛** خود شما می‌گویید با دقیق‌ترین ضوابط نمی‌توانیم به علم برسیم، عرف چه کاره است وقتی شما اصل کار را برداشته اید؟! شما در حکومت چه گفتید؟ در حکومت می‌گویند: روایت گفته «جمیع اهل الصلاة»، می‌گویند این «جمیع اهل الصلاة»، بالحکومه یعنی «جمیع اهل الصلاة» نزدیک های شهر. کدام نزدیک ها؟ اهالل هلال که تنها در این بلد فایده داشت! عرف چه می‌گوید؟ اگر عرف این حرفها را بشنود که واقعاً متحیر می‌شود. کجا می‌گویند اینها یکی هستند؟! هیچ کجا نمی‌تواند بگوید. خود ایشان هم مفصّل صحبت کرده است.

بنابراین در مورد چهارم چند چیز را کنار هم بگذارید. شما می‌گویید محاسبه اصل اهالل هلال از مستحیلات است، ضابطه اشتراک افق ممکن نیست، حالا شما میقات للناس را برای ما معنا کنید. «يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِ قُلۡ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ»[3] این «للناس» روی این مبنا به چه معنا است؟ یعنی «ناس کل قریة». مبادا توهم کنید که در این «میقات للناس»، ناس یعنی ناس. «جمیع اهل الصلاة» هم امام علیه‌السلام از باب حکومت گفته اند، یعنی جمیع اهل الصلاة اطرافشان!

من این چهار مورد را عرض کردم. در اینها را ارسال کنید. نوعیت باید حل بشود. اصل منظور من در آخر کار این بود که دخول شهر، ظاهرة سماویة در ارتکاز کل است، و غیر مرتبط به بقعه است. چرا؟ چون در بقعه هنوز شب نشده ولی وقتی همه هلال را دیده اند، در ارتکازشان مشکلی ندارند که شهر داخل شده. شما می‌گویید پیک شاه است؛ الآن می‌گویید هلال شهر مبارک است؛ شهر مبارک نیامده، ده دقیقه مانده است اما پیک آن آمده است! شما دعای رویت هلال را نگاه کنید. حضرت می‌فرمایند «دخل الشهر».

**شاگرد:** سید در اقبال دارند که وقتی هلال دیده شد، باید اولین وقت از ماه مبارک دعا را بخوانید که آن هم شب است.

**استاد**: این لازم گیری است. بعداً این را عرض می‌کنم. ایشان استدلال می‌کنند و می‌گویند چون هنوز آغاز نشده است. اگر شما بخواهید صبر کنید تا شب بشود، باید اول وقت نماز مغرب بخوانید.

**شاگرد:** این اشکال را خودشان مطرح می‌کنند که اول نماز را بخوانیم ای دعای اهلال هلال.

**استاد**: نکته خوبی بود در اقبال نگاه می‌کنیم.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1] رسالة حول رویة الهلال، ص۴۶

[2] همان

[3] البقره ۱۸۹